

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره بیست و چهارم، بهار ۱۳۹۱: ۲۳-۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۶/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۲۷

بررسی اوصاف و شخصیت پیامبر اعظم در متون منثور عرفانی فارسی

* مصطفی گرچی

** عفت نادری‌نژاد

چکیده

یکی از مضامین اصلی در آثار ادبی جهان، به‌ویژه متون عرفانی و اخلاقی، تقریر احوال پیامبران الهی است که غالباً حاصل تجربیات ناب و شهود عرفانی است. عرفان نیز که از یک منظر، نوعی نگاه هنری به مذهب است، این زمینه را فراهم کرده تا گزاره‌ها و مؤلفه‌های دینی، از جمله: بحث نبوت، با رویکرد زیباشناختی و هنری بازپرورده شود. در این میان متون عرفانی منثور فارسی به دلایل فرهنگی و زبانی این امکان را داشته و یافته است که به بحث نبوت بویژه نبوت پیامبر خاتم از زوایا و ابعاد مختلف بنگرد؛ متون منثوری که به نسبت قالب دیگر یعنی شعر، عمیق‌تر و بیشتر به مسئله نبوت و اقوال و احوال حضرت محمد پرداخته است. عارفان در این دسته از متون با نگاه موشکافانه سعی کرده‌اند از یکسو مضامین مختلف را با کلام الهی و احادیث نبوی همراه کنند و از دیگر سو، به گفتار و اقوال خویش اعتبار بیشتری ببخشند. نویسنده در این مقاله سعی می‌کند با توجه به فقدان اثر پژوهشی جامع به صورت مقایسه‌ای و تاریخی در حوزه جایگاه، وضع و حال پیامبر خاتم در مجموعه متون عرفانی منثور، پانزده متن از امتهات متون عرفانی را از سده آغازین تألیف متون عرفانی فارسی تا سده هشتم، انتخاب و اقوال، کردار و سلوک پیامبر اعظم را به صورت مقایسه‌ای مطالعه و نقطه اشتراک و افتراق آنها را در حوزه مورد نظر تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: شخصیت پیامبر، متون منثور فارسی، آسیب‌شناسی متون عرفانی.

یکی از مباحث مهم در حوزه عرفان پژوهی و البته به تبع آن در متون عرفانی فارسی، شناخت جایگاه انسان به عنوان اشرف مخلوقات است. انسانی که بر اساس نقل و استناد به وحی و البته عقل، جهان و حتی هستی دایره مدار او فرض شده است. در این میان برخی از انسان‌ها به دلایل مختلف معرفت‌شناختی و نوع و تجربه زیست این امکان را یافته‌اند که بدون واسطه با مبدأ هستی ارتباط برقرار کنند که در قاموس دینی پیام‌بر یا پیغام‌بر برنامه‌یافته شده‌اند. چگونگی و چونی این ارتباط (موجود فانی و وجود نامتناهی) و وجه یا وجوه ابهام در نحوه این ارتباط در اسطوره‌ها، ادیان و... به صورت قالب‌های مختلف بازتاب یافته است که در این میان ادیان به نسبت اسطوره‌ها، همواره سخن از کس یا کسانی گفته‌اند که فراتر از انسان‌های معمولی زیسته و بالیده‌اند و این امکان را یافته‌اند که شایسته ارتباط کلامی با کانون و خالق هستی قرار گیرند. درباره نقش پیام‌بر و پیامی که با خود از عالم بالا به عالم دیگر می‌آورد در متون مختلف درخور فهم و نیاز هر قوم سخن‌ها گفته شده است. یکی از پرسش‌های مکرر در ادیان مختلف این بوده که اگر این پیغام‌آوران نبودند تا پیام آن امر متعال^۱ را برای انسان بیاورند؛ چگونه انسان به وجود آن امر متعال پی می‌برد؟ به هر روی یکی از منابع ارزشمندی که به نسبت سایر متون بشری برای درک این پیام (اوستا، تورات، زبور، انجیل، قرآن) و پیغامبر قابل استنادترند، متون عرفانی هستند. متونی که صاحبان آنها عمدتاً از تجربه دیدار مستقیم یا غیرمستقیم خویش در پیوند با پیامبران خاصی دم زده‌اند. در این میان عرفان اسلامی که به قرائن متعدد، برآمده از آخرین دین الهی است، سخن از دیدار با شخصیتی است که او را زبده هستی و عالم را طفیل وجودی او فرض کرده‌اند؛ انسانی که آخرین پیک و پیام‌آور خالق هستی بوده است. متون عرفانی منشور فارسی که از سده چهارم - پنجم تدوین شده است، تصویر و توصیف انسان کامل و آخرین رسول خداست که امکان درک و شناخت کامل آن حضرت بدون بازخوانی این دسته از متون دشوار است. در این مقاله، نویسنده ضمن اذعان به عدم درک و فهم همه این سخنان و توصیفات درباره آن حضرت از یکسو و وجود تحقیقات متعدد (در واحد کتاب، مقاله و پایان‌نامه‌ها) در متون مختلف عرفانی از سویی دیگر، به مطالعه سیمای پیامبر خاتم در متون منشور عرفانی (پانزده متن از امتهات متون از سده پنجم تا هشتم) از زوایای مختلف پرداخته است. البته باید گفت درباره داستان پیامبران به‌ویژه پیامبر خاتم، کتب، رساله‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های گوناگونی نوشته شده که جمع‌بندی و تحلیل خود این آثار نیز، نیازمند تحقیق مفصل است. اما آنچه این مقاله بدان توجه دارد، خصوصیات رفتاری و سیمای پیامبران به‌ویژه پیامبر اکرم بر

اساس گفتار، اعمال و کردار (باطنی و درونی، ظاهری و بیرونی) آنهاست که از دیدگاه برخی عرفای نامدار قرن چهارم - پنجم تا هشتم تبیین و در عمده موارد تحلیل و مطالعه شده است. آثار عارفانی چون ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری، ابوالحسن هجویری، عین‌القضاة همدانی، شهاب‌الدین عمر سهروردی، روزبهان بقلی، عطار نیشابوری، نجم‌الدین رازی، شمس تبریزی، جلال‌الدین بلخی و عزالدین محمود کاشانی در این گروه‌اند که در مجموع پانزده متن از عارفان نامبرده را شامل می‌شود. با این توجه نویسنده این جستار ادعا دارد با وجود پژوهش‌هایی که در حوزه سیمای پیامبران الهی، با تأکید بر پیامبر خاتم در متون عرفانی و غیرعرفانی منظوم فارسی صورت گرفته و وجود پژوهش‌های پراکنده در واحد مقاله (در متنی خاص از متون منثور عرفانی)، پژوهش کامل و جامعی با محوریت پانزده متن از امهات متون منثور عرفانی فارسی و به صورت مقایسه‌ای انجام نشده؛ لذا در این پژوهش برآن است اقوال و احوال عارفان مذکور را بر اساس تنوع موضوعی گوناگون در رابطه با سیمای (اقوال، کردار و رفتار) پیامبر خاتم با یکدیگر مقایسه و مهم‌ترین وجوه افتراق و اشتراک آنها را تحلیل و تبیین کند.

سیمای پیامبر خاتم در نگاه عارفان با توجه به مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با موضوع نبوت

مفاهیم و مقوله‌های پیرامون پیامبر، نبوت و اقوال و افعال پیامبران موضوعی است که عارفان بدان توجه کرده‌اند. در این آثار، از مباحث گوناگون در حوزه نبوت به قصد تنبّه مریدان و خوانندگان نسبت به فلسفه و انگیزه‌های ارسال رسل، دلایل دعوت پیامبران به دین اسلام، اوصاف پیامبر، مقایسه پیامبران با یکدیگر و دیگر شخصیت‌ها، مقایسه خود با پیامبر یا پیامبران و... سخن به میان آمده است. به طور کلی، آنچه عرفای مذکور از سیمای پیامبر خاتم (رفتار و کردار، یا خوی و منش) تصوّر کرده‌اند، به حدّی است که علاوه بر تنبّه، تحسین خوانندگان را برمی‌انگیزد. آنها با کلام و زبان هنری خاص، چنان سخن از ابعاد وجودی او رانده‌اند که حکایت از تجربه زیسته آنها با پیامبر دارد. از میان متون پانزده‌گانه ارزیابی شده از یازده عارف، قشیری در رساله قشیریه و عطار در تذکرة‌الاولیا به شیوه متفاوت (غیر مستقیم) آن را بیان کرده‌اند؛ یعنی از اقوال و گفتار بزرگان، برای نقل احوال و کردار و منش انبیاء و اولیا و رساندن مقصود خود استفاده کرده‌اند. با این اوصاف پیامبر اسلام به عنوان الگوی کامل عرفان و حقیقت در آثاری همچون تذکرة‌الاولیا و بالاخص رساله قشیریه درخششی ویژه دارد. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که قشیری در توحید و یگانگی خداوند و نبوت خاصّه اشاره کرده است، مسئله توحید و نگهداری نیت خویش از بدعت است که همواره رسول بر آن تکیه دارد و او نیز اصول صحیح و کامل آن را با تأکید فراوان در آغاز کتاب بیان کرده است (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۳). ضمن آنکه یکی از خصیصه‌های

بارز پیامبر را اندوهناکی و دائم‌الفکر بودن ایشان به طور پیوسته می‌داند؛ چرا که به قول ابن‌خفیف، اندوه، بازداشتِ نفس در طلب طرب است و پیامبر نیز هیچ‌گاه در طلب نفس خویش نبوده است (همان: ۲۰۹). او در باب معراج و نتایج حاصل از آن و گفتار وی با حضرت حق که نمودِ روحیات، اخلاقیات و احوالات وی است، بر آن است که هنگامی که وی را به معراج بردند و «به محلّ قرب رسانیدند؛ نفسش از کون گسسته شد، بدان درجه رسید که دلش بود؛ نفس به درجهٔ دل رسید؛ و دل به درجهٔ جان؛ و جان به محلّ سرّ؛ و سرّ از درجات فانی گشت و از مقامات محو شد... (همان: ۳۹۰-۳۸۹). ابوسعید نیز در اسرارالتوحید وی را در حکم جانمایه اصلی جهان و هستی دانسته که وجود جهان به وجود او وابسته است و حتی صحابه و اهل بیت ایشان، در حکم ستارگان این جهان فرض شده‌اند (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۵). او هیچ‌کس را نمی‌تواند در مرتبت و مقام والای محمد تصوّر کند و اگر گاه چنین مقایسه‌ای بین او و دیگران انجام داده آنان را با اولیا یا امت ایشان مقایسه کرده است نه با خود ایشان. چنان‌که در مقام مقایسه اسمعیل با پیامبر آورده است: «اگر برای اسمعیل از آسمان فدا فرستادند؛ در قیامت برای اوباش (امت) محمد فدا فرستند» (همان: ۳۲۸). او قدرت و مقام محمد را چنان والا می‌داند که حتی صورتک‌های نقاشی شده حضرت عیسی و مریم نیز در کلیسا در برابر ایشان به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند (همان: ۱۰۲)؛ لذا صراحتاً اذعان کرده که پیامبر اعظم فاضل‌ترین مردمان است و هیچ‌کس جز او فاضل نیست (همان: ۲۴). عطار نیز فضایل و خلقیات پیامبر را به دیده منت می‌نگرد و ضمن آنکه آنها را در لوا و در حاشیه اذکار و اقوال و کردار عارفان بیان می‌کند، بر این است که عارفان حقیقی، فضایل و کرامات و اخلاقیات نیکو و حتی مسائل علمی، عقلی، ادبی، دینی و... خود را- به دلیل متابعت- از پیامبر دریافت کرده‌اند؛ لذا منشأ تمام کرامات عارفان شخصیت پیامبر است. او کتاب تذکرهٔ خویش را با نام امام جعفر صادق که از اهل بیت و متابع پیامبر است، آغاز کرده و آورده است: «این کتاب شرح اولیاست که پس از ایشان [امام صادق^(ع)] بوده‌اند. اما به سبب تبرک به صادق^(ع) ابتدا کنیم که او نیز پس از ایشان [پیامبر] بوده است» (عطار، ۱۳۷۴: ۱۳). او از امام باقر نیز سخن بسیار نقل کرده و بر این عقیده است که: «هر که به محمد ایمان دارد و به فرزندانش ندارد به محمد ایمان ندارد» (همان: ۱۴).

هجویری نیز داشته‌ها و کرده‌های پیامبر را این‌گونه توصیف کرده: «رسول ما محمد مصطفی حقت و وی را معجزات بسیارست و آنچه ما را خبر دادست از غیب و عین، جمله حق است» (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۶). سیمای او چه از این برتر که خود در عین تواضع فرموده است، در قیامت از افعال خود، نزد خداوند، شرمگین است (همان: ۹۶) در حالی که صفات او اکمل اوصاف است. چون او از دوستان خداست و حتی صحابهٔ وی نیز از دوستان خداوند هستند. از این است که فرمود:

«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (همان: ۲۶۶-۲۶۷). هجویری مراد خویش از این کلام را چنین بیان کرده است که خداوند، امت وی را نیز شرف داده است بر جمله امم و ضمان کرده تا شریعت محمد را نگاه دارند و... (همان: ۲۶۸). عین القضاة نیز بر آن است که اوصاف و سیمای پیامبر که همانا روح و جان محمد است، در آیه «یا ایها النبیّ انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً. و داعیاً الی الله بأذنه و سراجاً منیراً» نهفته است. این پنج نام (شاهد، بشیر، نذیر، داعی و سراج منیر) که نام پنج جان محمد است (عین القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۲۰۲)، می تواند قطره‌ای را به دهان جان اولیا و مریدان بچشاند (همان: ۶۶ و ۱۵۶)؛ اما از این اوصاف در مکتب ایمان، صد هزار وجود دارد که همه معلوم وی است (همان: ۲۰۳). نجم الدین رازی نیز درونیات و بیرونیات پیامبر را به نقل از خود وی به مردم چنین معرفی کرده است: «گوی اولیت و مسابقت در هر میدان است؛ اول نوباوه بر شجره فطرت است؛ اولین گوهری است که در قیامت سر از خاک برمی‌آرد؛ اگر در اولین مقام شفاعت جویی است که غرقه‌گشتگان دریای معصیت را به شفاعت، دستگیری می‌کند؛ اولین پیشرو و پیشواست که به صراط قدم می‌نهد...، اولین سرور عاشقان و مقتدای مشتاقان و عاشق صادقی است که دولت وصال معشوق می‌یابد» (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۳). بنابراین، محمد در نظر او، مظهر صفت لطف و محبت است و راه او رعایت راه حق است که نصیبه دیگران بود (همان: ۱۵۶). شمس تبریزی نیز بر آن است «اینچه می‌گویی همه را به همه داده‌اند. محمد آخر همه است. زیرا تو مقرّی که همه علوم که قوام دین بدان تعلق دارد معلوم محمد است و محمد را همه می‌گویی» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۲۱۵). کاشانی نیز در مصباح الهدایه، به احترام و تعظیم پیامبر تأکید فراوان کرده و بر آن است که اوایل، صحابه نام رسول را با احترام، تعظیم و توقیر بر زبان نمی‌آوردند و تنها او را با لفظ محمد یا احمد خطاب می‌کردند، برای تأدیشان آیه دوم سوره حجرات نازل شد (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۵۷). او معتقد است که انبیا و اهل بیت و صحابه رسول، وارث علم و خویشاوند صوری و معنوی پیغمبرند و محبت پیغمبر به محبت ایشان که ورثه علم اوی‌اند وابسته است (همان: ۲۷-۲۶ و ۴۲). همچنان‌که اکثر عارفان بر اساس حدیث نبوی «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» بر این امر تأکید دارند؛ چنانکه در عوارف المعارف (سه‌رودی، ۱۳۷۴: ۸)؛ تمهیدات (عین القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۱۸۴)؛ تذکرة الاولیاء (عطار، ۱۳۷۴: ۳)؛ مرصادالعباد (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۴۸۰) و مصباح الهدایه (کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۶ و ۱۵۲) همین سخن به کرات آمده است. سیمای پیامبر اکرم در نگاه روزبهان نیز، آن نعوتی است که وی در مقدمه کتاب «شرح شطحیات» به طور مفصل، تبیین کرده است. او در صدر کلامش، محمد را به عنوان اشرف رُسل معرفی و سپس سیمای وجودی وی را در قالب احادیث و آیات متفاوت تبیین کرده است (روزبهان بقلی، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۳).

۶ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره بیست و چهارم، بهار ۱۳۹۱

سرانجام اینکه عمر سهروردی، با نگاهی متفاوت، چهره و سیمای محمد را همچون «باران بسیار» و «ناصر بیم دهنده» معرفی می‌کند. ناصر از این نظر که به مردم، هجوم لشکریان را بیم می‌دهد و محل خروج و فرار را می‌نمایاند؛ چون می‌داند که آنها طاقت مقاومت و محاربت با آن لشکر عذاب و سَخَط الهی را ندارند؛ لذا هشدار می‌دهد که «بشتابید و غافل‌وار عمر عزیز در پی لذات و شهوات دنیا صرف مکنید» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۶). باران کثیر از این روی که اگر در زمین پاک یا در کوه‌های فراخ ببارد، فایده به خلاق می‌رساند (همان: ۷).

با توجه به گفتار و کلام عرفا درمی‌یابیم که هر یک به نوعی و بر اساس احوال و تجربیات خاص خود، پیامبر را توصیف کرده‌اند. بر این اساس ابوسعید و نجم رازی اکثر ابواب رساله خویش را برای نمایاندن فضایل اخلاقی پیامبر و نیز تثبیت موضوع مورد بحث با آیه‌ای از قرآن و حدیثی از پیامبر اعظم آغاز کرده‌اند؛ اما در این میان، ابوسعید، عین‌القضاة، روزبهان، شمس و مولوی از افرادی هستند که علاوه بر مدح و برشمردن اوصاف رسول، گاه به سخنان شطح‌گونه نیز روی آورده‌اند.

مقایسه پیامبران یا شخصیت‌های دیگر با محمد^(ص) در متون عرفانی منثور

اقوال و احوال پیامبران در قیاس با یکدیگر، یکی از مسائل و مفاهیم قابل توجه در مجموعه متون عرفانی منثور است که جمله عارفان بدان نگاه ویژه‌ای داشته‌اند و آن را با دید و نگرش خاص خود تبیین کرده‌اند. با نگاه فراگیر می‌توان ادعان کرد که مقایسه پیامبران و تفضیل محمد بر دیگر انبیاء الهی موضوعی است که تقریباً در بسیاری از متون ادب فارسی به‌ویژه متون عرفانی سابقه دارد؛ زیرا محمد یک بار از مشاهده دائم خدا که معمول همه پیامبران است، فراتر رفت و این عروج امتیازی بود که او را از پیغمبران دیگر جدا کرد. به قول امام صادق هیچ‌کس نمی‌تواند این مقام را توصیف کند و حتی این مقام عروج «از وسع جبرئیل، با همه بلندی مرتبتش، فراتر است» (نویا، ۱۳۷۳: ۱۵۳). این مقایسه‌ها به سه علت: ۱. برکشیدن مقام حضرت نسبت به مقام دیگر پیامبران (آدم، اسمعیل، موسی، عیسی، مریم و...); ۲. برکشیدن مقام، قرب، مرتبت و ایمان اولیاءالله (خلفای راشدین و ابوعلی دقاق و...); نزد پیامبر و ۳. تنزیل و تخفیف مقام و مرتبت برخی از کافران (ابولهب، ابو جهل و...) نزد پیامبر انجام شده است.

در این میان از بین مجموعه متون عرفانی منثور، هجویری، بیشترین مقایسه‌ها را از پیامبران به‌ویژه پیامبر اعظم و شخصیت‌های بزرگ دینی همچون ائمه معصومین و یا اولیای دیگر دین عرضه کرده و گاه بر اساس آیات و احادیث نبوی، تفسیری بر افعال، گفتار و کردار آنها نوشته است. به نظر او، کمال و نهایت صدیقان ابتدای روزگار انبیاء است و میان ولی و نبی فرقی واضح

است. هر چند دو گروه ملحد، انبیاء را در فضل مؤخر از اولیا دانسته‌اند (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۶۲-۱۶۳). عین‌القضاة نیز بر این باور است که ذکر اشخاصی نظیر بولهب، بوجهل و فرعون در کنار نام محمد در قرآن برای عبرت است و یادکرد چنین کافرانی در قرآن، فقط به خاطر دوستداران خداست تا بدانند که خداوند با ایشان چه کرم‌ها کرده است (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۱۷۱ و ۳۹). قشیری مانند عطار موازنه‌هایی مختصر به نقل از عارفان معاصر و پیشین خود انجام داده؛ اما نجم‌الدین رازی این قیاس را از لسان خود رسول بیان کرده است. مولوی (در آثار منشور خود) و عزالدین کاشانی همانند دیگر عارفان، برای نمود اهمیت جایگاه والای پیامبر و احادیث و آیات مربوط به آن حضرت در نگرش باطنی خویش، ضمن مقایسه، به کرات، بر تفضیل پیامبر اسلام بر سایر انبیا تأکید کرده‌اند. در آثار روزبهان نیز بارها و بارها شاهد برشمردن خصایص اخلاقی و تعریف و توصیف یا گاه شطح انبیاء همراه با القاب اختصاصی آنان هستیم؛ اما به نظر می‌رسد قیاس بین انبیاء الهی با رسول گرامی برای وی دشوار است. از این رو، تنها با برشمردن اوصاف و نعوت آنان و تأیید رسول گرامی این قیاس را بر عهده خواننده می‌گذارد. او همچون برخی از عارفان، این موازنه را به عنایت و توجه خدا وابسته می‌داند و معتقد است محبت و رؤیت خدا معیاری مستحسن برای این قیاس است (روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۹). شمس نیز بارها به تفضیل پیامبر اسلام بر سایر انبیا (از نظر رتبی، زمانی، تشریفی و...) اشاره کرده است. نحوه برکشیدن محمد بر سایر انبیا در هیچ متنی به اندازه مقالات شمس دیده نمی‌شود و حتی کتاب منسوب به آنها (قرآن، انجیل، تورات) نیز بر همین اساس سنجش و ارزیابی شده است. شمس اگرچه رابطه محمد و سایر انبیا را به صراحت، رابطه جزء و کل نمی‌داند؛ به صورت غیر مستقیم به این اصل توجه کرده و تمام انبیا را همانند دیگر عرفا، متابع او می‌داند (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۱۵۳)؛ اما نکته قابل تأمل درباره ابوسعید و شمس اینکه آنها از میان مجموعه پیامبران اولوالعزم، هرگز به مقایسه آن حضرت با حضرت ابراهیم و تفضیل محمد بر او نپرداخته‌اند؛ زیرا پیوند عمیق و معنوی حضرت رسول و دین اسلام با ابراهیم که در قرآن نیز آمده (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۱۸۳) می‌تواند دلیل عمده پرهیز شمس و ابوسعید در این امر باشد. عمر سه‌رودی نیز همانند ابوسعید تا حد امکان سعی کرده هیچ یک از انبیا را با هم مقایسه نکند و فقط هر یک را در جایگاه خویش بستاید و از سخنان و اقوال آنها به موقع و در صورت لزوم بهره بگیرد. به همین دلیل، تنها به چند قیاس کوچک بسنده کرده است.

جدول توصیفات مقایسه شخصیت پیامبر^(ص) با دیگران در متون منثور عرفانی

حضرت محمد مصطفی ^(ص)	
پیغمبر اعظم ^(ص) همانند انگبین است. تفویض، صفت موحدان و پیغامبر ^(ص) است. منقول از ابویزید بسطامی (۱۳۸۸: ۶۳۰).	قشیری
پیامبر ما ^(ص) مراد و محمول بود خدای عزّ و جلّ در حق او گفت؛ «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» همچنین گفت «أَلَمْ تَرِ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ» که منظور حق تعالی پوشیدن قصه بود و محکم کردن حال او. منقول از ابوعلی دقاق (همان: ۳۱۵).	
خدای عزّ و جلّ، کلید همه گنج‌های روی زمین را برای او فرستاد. (۱۳۷۶: ۴۵).	هجویری
ابری همیشه بر سر وی سایه داشت که از جمله معجزات وی است (همان: ۲۹۱).	
بشریت از او ساقط شده و شواهد جسمانی وی از میان رفته است. در عدمش وجود نبود لذا خداوند فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ». همچنین او را بیاراستند ولی او خود نپذیرفت (همان: ۴۶).	
او در مقام جود بود. که برتر و نیکوترین مذهب است. چون خاطر اوّل است و لا محاله از حق است (همان: ۴۰۹).	
کتاب و سنت معجزه اوست که بر دست اهل ولایت ناطق است و انکار این معجزه، انکار حکم نصوص است (همان: ۲۹۰).	سهروردی
او در مقام ذکر بود (همان: ۴۸۴).	
محمد ^(ص) حق است و معجزات بسیار دارد (همان: ۱۶).	روزبهان بقلی
در استقامت به کمال اعتدال رسیده بود. قلب و قالب؛ ظاهر و باطن؛ و بصر و بصیرتش با هم یکی شده بود، به غایتی که نظر و علم مقارن قدم و حال او بود؛ و به بدرقه حق تعالی، جمله حُجُب پاره کرد. به سبب این آداب، رتبه و درجه او در عالم قربت، بالاتر از همه ملک و فلک است و به صفای همین صفات از جمله انبیاء، «قصب السیاق» را ربود و از همه والاتر شد و آیه «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» مختصّ او نازل گشت (۱۳۷۴: ۱۲۲)	
آگاه به علم مجهول و ملتبسان نور محبت- است (۱۳۸۹: ۸۲)	
نور او بر همه انوار تقدم دارد. و تقدم انوار او بر همه انبیاء و اولیاست (۱۳۸۹: ۳۴۲-۳۴۳)	مفتی پیغمبران و مهتر مهتران است (۱۳۸۳: ۱۰۵).
هم‌سخن با جانداران و جمادات است؛ چرا که گویند سنگی بر وی سلام کرد (۱۳۸۹: ۲۸۵).	
عشق عقیف شرع اوست و نیز تابش نشانه جمال است. (۱۳۸۳: ۹، ۲۸) خلاصه جوهر آدم است (همان: ۵۹)	
رئیس اهل ولایت است (۱۳۸۳: ۱۲۱).	

<p>داشتن هر دو مقام صحو و سکر، که در منزل صحو گفت «أرني الأشياء كما هي - رأيت ربي في أحسن صورة - جاء الله من سينا و استعلن بساعير و أشرق من جبال فاران»؛ و در منزل سکر گفت: «لا أحصي ثناء عليك» گفت که درین مرحله سرّ قدیم در عالم و آدم، ظهور ذات ندارد (۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۲۹).</p>	
<p>اکمل اخلاص تنها اوست. منقول از جنید بغدادی (همان: ۳۸۲).</p>	<p>خاتم الاولیا و مهتر جمله اولیا و انبیا بود و ختم نبوت بدو بود. منقول از محمد ترمذی (۱۳۷۴: ۴۶۱).</p>
<p>صاحب صفت تفویض است و به حکم آرام - گیرد که نهایت راه خداست. منقول از ابوعلی دقاق (۵۶۹).</p>	<p>نوری زرد و خطی سبز، گواه کرامات اوست. منقول از بایزید بسطامی (همان: ۱۵۵).</p>
<p>ذکر او عرش را می جنباند و چشمه آفتاب را از رفتن باز می ایستاند؛ خداوند بر هیچ کس جز او جبرئیل نفرستاد؛ و اینکه مورد علاقه حق است. نقل از خرقانی (همان: ۵۸۹-۵۸۷).</p>	<p>رؤیت محمد که از نور جان محمد بوده و «سلام و علی عبادالله الصالحین» که سلام خاص او بوده. نقل از ابوحمزه بغدادی (همان: ۶۲۹)</p>
<p>هیچ کس برتر و بزرگتر از او نیست؛ و هر که به مذهب او در آید سه نوع مرگ را باید بپشد: موت الابيض که گرسنگی است؛ موت الأسود که احتمال است؛ و موت الاحمر که مرقع داشتن است. منقول از حاتم اصلم (همان: ۲۶۰).</p>	
<p>جماعت کفار، لب و دندان او به سنگ ابتلا شکستند. خواست تا به دعا دندانی بدیشان باز کند، هنوز لب نجانبده بود که خرسنگ خطاب «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» در پایش انداختند. او مظهر صفت لطف و محبت بود، راه او رعایت حق نصیبه دیگران است. بعد از آنکه او را سنگ می زدند می گفت «اللَّهُمَّ اهدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (همان: ۱۵۶).</p>	<p>او را به مدتی اندک، بر جمله انبیاء عبور دادند؛ و به مقاماتی رسانیدند که کسی بدان نرسیده بود. همچنین فضیلت هایی دادند که به کسی نداده بودند «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَسْتٍ». ایضاً مقام ملک هم بدو دادند. حتی به گفت وی، کلید جمله خزائن نیز بدو دادند و گفتند: اگر بخواهی چنان می کنیم که کوه های مکه همه زر شود و هر کجا بخواهی با تو روان گردد (۱۳۸۷: ۴۲۸-۴۲۹).</p>
<p>در مقام سدره، هر دو کون را به کمال بر وی عرضه کردند. اما او به هیچ یک ننگریست که «ما زاع البصر و ما طغى». لاجرم بدون درخواست و باز خواست، مقصود هر دو جهان</p>	<p>او درة التاج و واسطة العقد تمام صفات انبیاء بود. اما صفت محبت را به کمال رسانید. و این صفت دین بود که او به کمال رسانید. به خاطر آنکه دل او دل شخص انسانی بود</p>

عطار

نجم رازی

<p>را در کنارش نهادند که «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (همان: ۴۲۷).</p>	<p>و محبت پروردن جز کار دل نیست. کمالیت دین در کمالیت محبت است (همان: ۱۵۳).</p>	
<p>حجب مشاهده به کلی از او برخاسته است. «ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى افْتِمَارُونَ عَلِيَّ مَا يَرَى». او در بیان مقام احسان به حصول این ذوق اشاره می‌کند که «ان تَعَبَدَ اللهُ كَانَتْ تَرَاهُ» (همان: ۳۰۵-۳۰۴)؛ و چون همواره تنور تافته پر آتش محبتش داغ بود (همان: ۱۴۸)؛ اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ را به صد هزار لطف و اعزاز به شستِ او دادند (همان: ۴۲۶).</p>	<p>تخم تجلی ربوبیت آن هنگام که به ثمره مبدل گشت، در ولایت محمدی به کمال رسید (همان: ۳۲۹). تجلی الوهیت بر او چنان بود که هستی او تماماً به تاراج رفت و در عوض آن وجود محمدی، وجود ذات الوهیت بنا بر آیه ۱۰ سوره فتح جایگزین آن شد. این کمال سعادت را خداوند متعال به غیر از او به هیچ یک از انبیاء نداد (همان: ۳۲۰).</p>	
<p>معجزه او یعنی قرآن، تا انقراض عالم باقی است. این اعجاز بنا به آیه ۸۸ سوره اسراء، چنان است که از عهد او الی یومنا هذا، جمله فصحاء عرب و عجم که معاندان هستند از آوردن مثل آن عاجزند (همان: ۱۳۹).</p>		
<p>کل بساط زمین مسجد وی بود. همه خلق تا انقراض عالم، امت او بودند. حق تعالی برای او، غنیمت نجس کفار را مال حلال و پاک کرد. و خاک تیره را به مرتبه آب پاک گرداند. همچنین، رایت شفاعت به دست کفایت وی داد. حق یک ماهه راه خصمان را از سطوات خوف و صدمات رعب من هزیمت داد. وی اول خطبه نبوت در آسمان‌ها بود؛ و در همه زمین، سگه ختم نبوت باز به نام او بود (رازی: ۱۳۶-۱۳۷).</p>		
<p>وجود او را به میوه نوی است که با آمدن آن ذوق دیگر میوه‌ها (انبیای دیگر) از بین می‌رود: «همچنان که محمد آمد آن شریعت انبیا دیگر منسوخ شد. محمد چهل سال دعوت نکرد بیست و سه سال دعوت کرد چندین کارها ظاهر شد». با آمدن او شریعت انبیا دیگر منسوخ شده است (همان: ۶۶۲).</p>	<p>او بعد چهل سال به سخن در آمد که نشانه کمال او بود؛ زیرا محبوب حق بود. نسبت عیسی به او، نسبت بنده به سلطان است. چرا که به بنده می‌گویند تو کیستی؟ اما به سلطان نمی‌گویند تو کیستی (۱۳۷۷: ۹۸). او اگرچه دیر به سخن آمد و بعد از چهل سال گفت؛ اما کامل‌تر از همه انبیا بود (همان: ۱۹۶-۱۹۷).</p>	<p>شمس تبریزی</p>
<p>علم تعبیر خواب و رؤیا در وجود او بود. علاوه بر آنکه، صاحب اعجاز عیسوی (ابری الاکمه و الابرص) نیز بود (همان: ۷۳۱).</p>	<p>او نوری است که بر همه انوار غلبه کرده. «آخر بنگر که آن چله و آن ذکر هیچ متابعت محمد است». او نوری دیگر است که موسی و خضر را به تاراج داد (همان: ۲۸۴).</p>	
<p>اعجاز او و رای اعجاز دیگر انبیاست (همان:</p>	<p>و مقام او به رؤیت مخصوص بود (همان:</p>	

. (۷۳۱)	. (۷۵۰)	
<p>برتری وی بر تمام انبیا به دلیل رسیدن به بالاترین درجه و مقام امن الهی (۱۳۸۰: ۴۸). او فرمود: «افمن شرح الله صدره». همین آیه موجب بیداری وی از ضلالت است. چون این آیه، اولین تفضّل حق و عطای محض او بر پیامبر است (همان: ۵۴).</p>		مولوی
<p>صلواتی امداد متوالیه متصل به ابد تنها سزاوار اوست و پیشوای بحق جمله انبیاست و راهنمای مطلق زمره اصفیاست. فضیلت او بر دیگر انبیا که به نصّ حدیث نبوی «انا سیّد وُلدِ اَدَمَ و لا فَخْرَ و اَدَمَ و مِن دُونِهِ تَحْتَ لِوَاِئِی و لا فَخْرَ» معلوم شده است. پس هیچ کس به درجه ایشان نمی‌رسد (همان: ۲).</p>	<p>معجزه فعل اوست؛ وحی و ارسال الهی تنها برای اوست؛ دین شریعت محمدی و قرآن بر مقتضای نص قرآن تنها رسالت اوست. لذا حکم سایر کتب منزه به جهت وجود قرآن، زایل و باطل است. به همین خاطر، بعد از او طریق نبوت مسدود و منقطع و خاتمه یافته است. اوست خاتم النبیین و خاتم الاولیاء حقیقی (۱۳۸۷: ۲۵).</p>	کاشانی
<p>حضرت قرب درباره وی خبر داد: «ما زاعَ البَصْرُ و ما طَغی» (همان: ۱۴۷). از این روی او را برگزیدند و بر تخت ابد نشانندند و افسر محبوبی بر سر او نهادند و تنفیذ تصرفات در جنّ و انس و ملک و ملکوت خاص او کردند (همان: ۱).</p>		
<p>مراد و محبوب مطلق و مقصود آفرینش، وجود اوست و کاینات طفیل او اند «أولاکَ لَمّا خَلَقْتُ الْکَوْنِ». لذا خداوند به هیچ مخلوقی اعم از انبیاء و اولیا این خلعت محبوبی را نبخشید، الاّ به او و متابعانش. همچنین حضرت موسی و عیسی^(ع) باید از او و دین او متابعت کنند. و نیز چون مراد بود، به او گفتند «ألم نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» و «ألم ترَ اِلی رَبِّکَ؟» (همان: ۷۸).</p>		

نگاهی به این جدول نشان می‌دهد که علاوه بر مباحث پیشین برخی از سخنان، از لحاظ معانی و مفاهیم تکراری‌اند. به عبارت دیگر، عارفان در بیان سخن خود به یک آیه، حدیث یا روایت استناد کرده و آن را پرورده‌اند؛ اما از لحاظ نوع بیان عبارت، خاص و هنری و مختص خودشان است. به هر روی هر عارف بنا به دیدگاه و شیوه خاص کلامی خود، برتری و تفضیل پیامبر را نسبت به دیگر انبیاء یا اولیا تثبیت کرده است؛ اما در این میان، ابوسعید و عین‌القضاة هیچ نوع سخنی درباره قیاس حضرت با دیگر اشخاص بیان نکرده‌اند، جز آنکه ایشان را با خود قیاس کرده‌اند.

مهم‌ترین اطوار و اوصاف محمد^(ص) در متون عرفانی منثور

اوصاف حقیقی و داشته‌های رسول اکرم که در واقع وارداتی است که حضرت حق به واسطهٔ عواملی بی‌شمار در وجود ایشان نهاده است، از دیدگاه عارفان پنهان‌نمانده است؛ لکن برخی از عارفان به دلیل تعصب، علاوه بر بیان اوصاف واقعی پیامبر، انگاره‌ها و تخیلات خود را چاشنی کلام کرده و بر ساخته‌های ذهنی خود را به صورت هنری بر آن افزوده‌اند. بر این اساس عمده‌ترین اوصاف حضرت از دیدگاه عارفان به دو بخش داشته‌ها و کرده‌های حقیقی وی و دیگری تصویرهای برساخته و انگاره‌های مربوط به وی تقسیم می‌شود.

در حوزه و صاف (داشته‌های) پیامبر باید گفت که هر یک از عرفا اوصافی خاص برای محمد^(ص) بر شمرده‌اند که برخی از آنها به صورت مشترک در اکثر متون تکرار و برخی دیگر خاص همان عارف است که با نگاه هنری تقریر شده است؛ به عنوان نمونه در نگرش ابوسعید به گونه‌ای به سیما، اوصاف و اطوار پیامبر اشاره شده که در جهت تنبه آدمیان و چگونگی پیروی از حرکات و سکنات محمد بهره‌ای حاصل شود. چون به تعبیر او، پیامبر قنده اصفیایی است که تحیات و درود بر او متصل است. به طوری که انقطاع آن بدون سکون اجرام سماوی و حرکت اوتاد زمین حاصل نخواهد شد (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۵). هجویری نیز اوصاف و اطوار وی را همراه با نوعی احترام، به وسیله مراجعه به آیات و احادیث نبوی تأویل، تعبیر یا تفسیر کرده است. عین‌القضاة نیز در بخشی از گفتارش با استناد به حدیثی از پیامبر، حقیقت روح و صفات محمد را ورای عالم الفاظ و سخن می‌داند که درک آن تنها از طریق خداوند (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۲۰۲) و صحابه میسر است. بر این اساس معتقد است در حقیقت نامی برای او متصور نیست و نام محمد، نام غالب اوست (همان: ۲۰۰). با وجود این، حقیقت جان و روح ملکی محمد ورای الفاظ و اسامی است و از نظر صفات، از یکسو به اسماء خمسه محمد، احمد، ماحی، عاقب، حاشر و از سوی دیگر، سید، سیدالمرسلین، نبی خوانده شده است (همان: ۲۰۱). عین‌القضاة نیز باور دارد که او مقام والایی دارد که دیگران از شناخت و درک آن عاجزند (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۷: ۲۴؛ ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۹۶) به همین دلیل، وجود کونین به خاطر اوست و مونس و هم‌سر خداوند است (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۱۸۰) و حضور و غیاب وی همانند حضور و غیاب خداوند در نزد خلق است (همان: ۳۲۷). از اوصاف دیگر او در نگاه عین‌القضاة بودن در مقام شهادت (همان: ۳۳۱)، کمال وحی (همان: ۳۲۹)، لوح کلام الهی (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۷۹)، تخلّق به اخلاق الله (همان، ج ۲: ۴۰)، نور محمدیه (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۳۰۳)، بارگاه ماله کفواً احد، معشوقی و عاشقی، شرط مقبول قول و فعل انسان (همان: ۵۳) مَحَرَمیت به حق (همان: ۱۷۲ و ۳۳۶ و ۱۱۰ و ۲۶-۲۵)، بودن در مقام سوگند (همان: ۲۹۵) و... است. او همواره اذعان دارد مقامات و درجات رسول، نامتناهی است (همان:

۵۳). از دیدگاه قشیری نیز هیچ کس جز خدا به محمد راه ندارد و در ظرف وجودی او نمی گنجد (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۲۳) و یقین او سبب معراج او شده است (همان: ۲۷۵) و شوق (همان: ۱۷)، فتوت (همان: ۳۵۵)، حریت (همان: ۳۴۲) و عبودیت (همان: ۳۰۶) او زبازد است و محل شهود حق است (همان: ۱۳۲-۱۳۱) و خاموشی از ادب و حکمت اوست (همان: ۱۸۲ و ۱۸۷). هجویری نیز اوصاف او را شرمگینی از خدای تعالی در روز قیامت (هجویری، ۱۳۷۶: ۹۶)، متواضع بودن در مقابل سماع کلام حق (همان: ۵۱۵)، رویت حق بدون خواست خود (همان: ۴۲۹) و افضل تر از ملائکه و جبرئیل بودن (همان: ۳۰۹)، نشانهٔ اکمال دین (همان: ۴۸۵) و... برشمرده است. سهروردی در عوارف المعارف نیز او را را متخلق به اخلاق حیا، حلم، عفو، شفقت، مدارا و رفق و نصیحت و تواضع و همچنین از نظر خصایص درونی دارای خشیت، سکینت، هیبت، تعظیم، رضا، صبر، زهد و توکل دانسته است (سهروردی، ۱۳۷۴: ۲۱). او بر این است که رسول الله، باطنی منور به انوار معرفت دارد و سینه اش گشاده به ازهار یقین و دلش معتکف به بساط قرب و سرش به حلاوت مکالمه با حق تعالی رسیده است که هیچ کس بدین پایه و مقام نمی تواند برسد (همان: ۲۲). در نگاه روزبهان نیز مهم ترین اوصاف او محب خاص جلال، نور محبت حق، ارواح قدسی، درّی گرانبها (روزبهان بقلی، ۱۳۸۳: ۱۸)، سید خافقین و میزبان کونین و میهمان قاب قوسین (همان: ۳۲)، سایه طوبی قدم (بقلی، ۱۳۸۹: ۱۳۲) و... است. همچنین اوصافی همچون یاقوت احمر جنت، ضیاء مخمّر، صورت کاینه و شأن مشهود است (همان: ۲۶۹)، قوس ابد و قوس ازل (قاب قوسین) است (همان: ۲۶۷)، نور برهان در موضع ظهور نور رحمن (همان: ۳۶۳)، عقل کل و راز دستیابی مشایخ به عقل کل (همان: ۲۵۸) و... است. نجم رازی نیز مهم ترین اوصاف وی را منقول از خود وی اولین نوباوه ای فطرت، اولین گوهر قیامت، اولین مقام شفاعت برای عاصیان، اولین پیشرو و پیشوای صراط، اولین صاحب منصب صدر جنت و اولین سرور عاشقان و مقتدای مشتاقان توصیف کرده است (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۳). او دیگر اوصاف او را روح پاک محمدی و آفرینش ارواح انبیا از نور او (همان: ۳۷)، روشنی عالم از نور او (همان: ۱۳۱)، فقدان سایه (همان: ۱۳۴)، نازنین «اسری بعبد» (همان: ۴۲۷) مقام «قاب قوسین» (همان: ۲۴۲) و... می داند. در نظر شمس نیز مهم ترین اوصاف او میهمان خاص خداوند (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۹۶) و استغراق در حق (همان: ۶۱۷-۲۸۷) و... است. در منظر مولوی، او پیامبری است که القاب و اوصاف سفیر معلی، مقرب «ثمّ دنی فتدلی»، مظهر آیات بّینات، دریای بی پایان بی قیاس، کلید فردوس و حدایق، کاشف رموز و اسرار حقایق، منور منور صاحب توقیع «انا اعطیناک الکوثر» (مولوی، ۱۳۶۵: ۱۱۵)، پیشوای ثقلین، پیشوای «آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمه و لافخر الفقر فخری» (همان: ۲۱) تنها بر او روا و شایسته است. همچنین فرقی مابین جذبۀ او و جذبۀ حق نیست (مولوی، ۱۳۸۰: ۱۲۸) و گوش جان و گوش نهانی

دارد (همان: ۴). عزالدین محمود کاشانی نیز بر این است که محمد صورت بشریت حضرت حق است (کاشانی، ۱۳۸۷: ۵۲) و رؤیت او، مقامی موعود و محمود (همان: ۲۳) و روح او مراد و مجذوب اول است (همان: ۶۳)؛ اما اوصافی که در اکثر آثار عارفان برای پیامبر خاتم برشمرده شده؛ محمد معشوق یا عاشق، محبّ خدا بودن، قدوه اصطفایی، نور محمدیه حاصل نور جلال، رفتن به معراج و دیگر معجزات او، مصاحبت با اولیا، صفاتی و رای صفات بشریت، وجود بشری او دلیلی برای انتفاع مردم از او، رسول کونین، خُلق و ادب نیکو، افتقار وی و فخر او بر فقر، تواضع وی در عبودیت، علم لدنی و آگاهی از اسرار الهی است.

از سویی دیگر و در برابر اوصاف پیامبر در نگاه عارفان، تصاویر (برساخته‌های) پیامبر قرار دارد که برخاسته‌های ذهنی عارفان است که از آن می‌توان به تصاویر زیباشناختی برساخته تعبیر کرد. عبارات «محمد شجره و میوه الهی» و «پیامبر باز سپید سلطان ازل» از آن جمله‌اند؛ اما تصاویری نیز وجود دارد که خاص عارفانی همچون روزبهان، ابوسعید، نجم دایه، شمس و مولوی است که با منظرهای متفاوت بیان شده است. این عارفان با تعبیرات و برساخته‌های هنری در آثار خود از احادیث، کرده‌ها و سنت پیامبر یاد کرده‌اند. ابوسعید در برساخته‌های ذهنی خود او را اهل تدمیر در عشق (محمد بن منور: ۳۱۵) و «خال» محبوب (همان: ۲۸۷) و عین القضاة او را «خال»ی بر خدّ معشوق ازل (عین القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۲۹ و ۱۱۷) و یتیم الهی (همان: ۳۰۲) خوانده است. روزبهان نیز پیامبر را بیشتر به آفریده‌های خداوند نظیر ماه و خورشید، جانداران افسانه‌ای و اسطوره‌ای و... به همراه عبارات و اصطلاحات ادبی-عرفانی خاص تشبیه کرده است. بلبل عشق ازلیات، سیمرغ آشیانه ابدیات (روزبهان بقلی، ۱۳۸۳: ۲۰)، سیمرغ مشرق کان و آیت ماکان (همان: ۲۹)، جان عنقاء مغرب ازل، مرغ بستان قاب قوسین (همان: ۱۲۰)، شهسوار دولت راه طریقت و شاهین بستان حقیقت (همان: ۳۳)، غوّاص بحر عبرات شوق، قمر ولایت تفرید، شمس عالم توحید، مسافر بیابان تجرید (همان: ۲۳)، عروس سرای وحدت، شمس مطالع انوارِ قدّم (همان: ۵۹)، شمع گیتی‌نواز ملازم پرده راز احسن الخلق و الخلق (همان: ۳۰) و... از این قبیل است. نجم دایه نیز او را در شخصیت انسانی به مثابت دل می‌داند (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۱۴۵-۱۴۷) و مرغی که پَر و بالش در کاینات نمی-گنجد (همان: ۴۲۶) و وجود او شجره آفرینش (همان: ۶۳) و تصویر آینه روح محمدی بر ذرات کاینات است (همان: ۶۴-۶۲). شمس نیز بر این است که حق از محمد و او از حق مستغنی نیست (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۳۲۰) و خداوند از عبادات و تهجد او شرم دارد. همچنین زمین، جسم او، آسمان، مفکره او و عرش، دل اوست (همان). مولوی نیز او را مرغ سحرگاهی (مولوی، ۱۳۶۵: ۶۳ و ۴۶) و دعاخوان (مولوی، ۱۳۸۰: ۱۶۳) می‌داند که سایه عقل کل (عقل مجسم) بر اوست (همان: ۱۰۵) و همین موجب شده نوری از سینه او جستن گیرد و عُمر را مسلمان کند (همان: ۱۶۳).

مقایسه خود با پیامبر یا پیامبران دیگر در متون عرفانی منثور

یکی دیگر از مسائلی که برخی از عرفا در ذهن و روان خویش پرورده‌اند، وجه تشابه عملکرد خویش در مقایسه با شخصیت پیامبران الهی از جمله پیامبر خاتم است. این قیاس به قصد برکشیدن خویش در برابر اولیاءالله یا همدریف قرار دادن مقام خویش با پیامبران الهی است. ابوسعید، عین‌القضاة همدانی، روزبهان بقلی و شمس تبریزی بارها به طور ضمنی خود را با پیامبر خاتم و دیگر پیامبران مقایسه کرده و علاوه بر اینکه خود را همدل و همزبان با ایشان معرفی کرده‌اند، افعال و اعمال خود را به موازات اعمال ایشان نشان داده‌اند. گاهی نیز در قالب سخنان شطح‌گونه، خود را برتر از ایشان دانسته‌اند و گاه نیز از دایره نبوت فراتر رفته و خود را با کروبیان و ملکوتیان و گاه با توحید قیاس کرده‌اند؛ به عنوان نمونه ابوسعید از جمله عارفانی است که خود را با پیامبرانی چون خضر و سلیمان مقایسه کرده و خود را همقدم و همراه آنان دانسته است (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۲۹). او در موضع دیگر، صعود به قلّه کوه، عبادت در آنجا و سقوط از پرتگاه را با عروج ادریس به آسمان مقایسه کرده و نجات یافتن از مرگ را با این عروج برابر دانسته است (همان: ۳۰). ابوسعید نیز نه فقط خود را با این پیامبران، بلکه با مقام پیامبر اکرم مقایسه کرده و علاوه بر متابعت از او، مقام خود را همپایه مقام وی و یا بالاتر از مقام فرشتگان انگاشته است؛ چنان‌که در چندین موضع گفته است: «هر چه ما خوانده بودیم و در کتاب‌ها دیده و یا شنوده، که مصطفی آن را کرده است یا فرموده، آن را به جای آوردیم و هر چه شنیده بودیم و در کتاب‌ها دیده که فرشتگان آن کنند. در ابتدا ما آن همه بکردیم» (همان: ۲۲ و ۳۷). عین‌القضاة نیز در مقام مقایسه، دیدار با حضرت محمد چه در عالم خواب و چه در عالم بیداری را نه دیدار با شخص پیامبر که دیدار با من برتر (همدریف با پیامبر) می‌داند (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۲۹۸). علاوه بر این نگرش بر آن است که برتری خویش را به همگان ثابت کند. به همین دلیل از سویی سعی کرده علاقه و شوریدگی خود را به رسول هر چه بیشتر برزو دهد و از سویی دیگر قصد دارد سخنان خود را که حاکی از همدلی و همزبانی با خاتم‌النبین است، نزد مردمان، با صلابت و اسلامی جلوه دهد. البته گاهی دامنه این نوع گفتارها در آثار وی از دایره نبوت هم فراتر رفته و توحید را نیز شامل شده است (همان: ۱۷). بر همین اساس، مدعی است که از اسرار ربوبیت بدون واسطه آگاه است (همان: ۳۰۰) اما به خواهش رسول‌الله از گفت اسرار الهی دست برداشته و آنها را بر صحرا نهاده است (همان: ۳۵۴). روزبهان نیز در آثار خویش، مکرر خود را با پیامبران به‌ویژه پیامبر اسلام قیاس کرده است (روزبهان بقلی، ۱۳۸۳: ۴) از این روست که خود را عاشق (همان: ۷۷)، عدلیب (همان: ۶۰)، سوخته دل (همان: ۷۰)، خسته دل (همان: ۵۹)، غریب شیفته دل و صوفی رنجور (همان: ۸۸) و... می‌خواند. او در موضع دیگر نه فقط خود را با پیامبر که با جمله انبیاء قیاس

کرده و خاصیت وجودی ایشان را در وجود خود یافته است. او در این ادعا با تمسک به قرآن و حدیث در وصف صفت خود آورده است که قبای صفای صورت آدم است، اشارت ادریس در شواهد ملکوت، حدث نوح در نوحه، آوۀ ابراهیمی، بلاء اسماعیلی، و رنگ رخسار یوسف در رنگ رخسار اوست. زوایای احزان یعقوب، خانۀ اوست. همچون موسی «ربّ ارنی» می‌گوید و به دم ثعبان سر فرعونیان بر می‌دارد و... (روزبهان بقلی، ۱۳۸۹: ۶۲). شمس نیز به شیوه‌ای دیگر عمل کرده است. او ابتدا قیاسی بین کتب آسمانی و قرآن انجام داده؛ به این صورت که رابطه قرآن و سایر کلام‌ها (شعر و نثر و...) را رابطه کلّ و جزء دانسته است. البته نه بدان معنی که می‌توان جزء را فدای کل کرد. بلکه همان طوری که اجزا درون کل می‌گنجند همه کلام دیگران نیز در قرآن مندرج است؛ لذا آدمی را از اینکه دست در جزء زند بر حذر می‌دارد (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۱۷۲)؛ اما در مقایسه خود با پیامبر می‌گوید: «همه سختم به وجه کبریا می‌آید» (همان: ۱۳۸) و دایره این تکثر فهم و عقلانیت را به جایی می‌رساند که خواندن رساله محمد را لازم نمی‌بیند و خود را برتر از او می‌داند: «مرا رساله محمد رسول الله سود ندارد مرا رساله خود می‌باید (اقرا کتابک) اگر هزار رساله بخوانم تاریک‌تر شوم» (همان: ۲۷۰). همچنین، مولوی را نیز به دلیل اینکه پیامبران خواهان دیدار او هستند، برتر از انبیاء الهی می‌داند (همان: ۷۴۹). دامنه این نوع گفتارهای وی همانند ابوسعید، از مرز توحید نیز فراتر رفته است؛ چنان که خود را از مقلدان پیامبر خارج می‌داند و حتی در شطحی هنری خود را مقلد خدا نیز نمی‌داند (همان: ۶۷۵). نکته آخر اینکه شمس حتی تعظیم محمد را نه از سر حاجت بدو که از سر حرمت و بزرگداشت او می‌داند و می‌گوید: «با محمد به طریق اخوت می‌زیم... ذکر بزرگیشان کنم از روی حرمت و تعظیم نه از روی حاجت» (همان: ۲۴۲)؛ اما قشیری تنها بزرگان و عارفان را به خاطر نمود سیرت و آداب و اخلاق و معاملات و نیت دل‌هایشان و وجد و چگونگی زیادت درجات از بدایت تا به نهایت (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۲) با رسول الله همشأن قرار داده؛ زیرا بر این است که دل‌های عارفان پس از رسولان و انبیاء الهی، معدن رازها و انوار الهی است (همان: ۱۰). او مانند هجویری، سهروردی، عطار، نجم رازی، مولوی و کاشانی هیچ‌گاه بین خود و رسول مقایسه‌ای انجام نداده است.

وظایف محمد (ص) در مقام پیامبر در متون عرفانی منثور

مسئله هدایت و هدایتگری در جهت دین و دینداری و آگاهانیدن آدمیان به منظور شناخت حقیقت و ذات خدا یکی از اصول خلیفه‌اللهی در روی زمین است. از این رو برخی از عرفا در این رابطه سخن گفته و پیامبر را مسئول مستقیم این هدایت دانسته‌اند؛ به عنوان نمونه ابوسعید بر این است که هدایت به سوی خدا با حدیث «تخلّقوا باخلاق الله» است (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۳۴۹)

که باید به درویش و درویشی به معنای واقعی باشد (همان: ۲۸۹). قشیری تنها وظیفه و مأموریت پیامبر و پیامبران را آشکار کردن معجزات خویش عنوان کرده که دلیل صدق دعوی انبیاست (قشیری، ۱۳۸۸: ۶۲۴). در نظر عین‌القضاة، هدایت و هدایتگری مردم باید به جبر یا اختیار توسط رسول انجام گیرد که کمترین آن درجات ایمان ترک ایذا و اعلی و بهترین درجات آن ذکر لا اله الا الله است؛ اما برای پذیرش این درجه از ایمان به وی فرموده‌اند که باید به زور و جبر متوسل شود (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۷۲). همچنین علاوه بر آن، پیامبر واقعی باید در حق مسلمانان دعاگوی باشد (همان: ۳۴). از دیدگاه سهروردی، یکی از وظایف رسول‌الله بنا به آیه ۱۰۸ سوره توبه، ادای «حق عبودیت» در مسجد است که مسجد جایگاه امانت و دیانت است (همان: ۵۰). دفع عادات ناپسند و جایگزین کردن مکارم اخلاق در بندگان از وظایف دیگر اوست (همان: ۱۰۸). نجم رازی وظایف رسول را در قالب وظایف شیخوختی و رهبری بیان کرده است. او یکی از وظایف شیخ و مقتدایی و رهبری را بر پنج رکن استوار کرده است. این ارکان را خداوند تعالی بر اثبات شیخی و مقتدایی خضر تعیین کرد تا موسی را به مریدی و تعلّم علم لدنی بپرورد. اولین رکن، عبدیت «من عبادنا» است؛ دوم، مقام قبول حقایق از اتیان حضرت است بی‌واسطه «آتیناه رحمه»؛ سوم، یافتن رحمت خاص از مقام عندیّت است «رحمةً من عندنا»؛ چهارم، تعلّم علوم بدون واسطه از حضرت است «وَعَلِّمَانَا» و آخرین رکن، تعلّم علوم لدنی بی‌واسطه است که «مِن لَدُنَّا عَلِمًا» (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۲۳۶-۲۳۹). در انگاره مولوی نیز پیامبر موظف است که در این باب اظهار قوت حق کند و حتی در دعوت نیز تنبیه کند؛ لکن بر او واجب نیست که آن کس را به مقام استعداد برساند؛ زیرا آن کارکرد حق است (مولوی، ۱۳۸۰: ۲۲۰). در این میان، دیگر متون عرفانی نظر خاصی ابراز نکرده‌اند.

تأویل‌ها و تفسیرهای متون عرفانی منثور از برخی احادیث نبوی

یکی از بحث‌هایی که در حوزه کلام جدید مطرح است اینکه شخصیت هیچ‌کس جز شخصیت پیامبران نمی‌تواند پشتوانه سخن و فعل آنان باشد. بر این اساس از شخصیت پیامبران به‌ویژه پیامبر خاتم به خاطر قول و فعل او و به دلیل اتصال به عالم وحی، حجت و استدلال نمی‌خواهند و شخصیت ایشان، دلیل درستی فعل اوست. با توجه به این کلام، اگر عمل و قولی از آن حضرت صادر شود، آن عمل بدون توجه به نتیجه آن درست است. همان‌گونه که اهمیت قرآن به نظر برخی از متون عرفانی منثور، در این است که از دهان و لسان پیامبر جاری شده است. به طوری که عارفانی چون شمس بر آنند که «من قرآن را بدان تعظیم نمی‌کنم که خدا گفت. بدان تعظیم می‌کنم که از دهان مصطفی برون آمد. بدان که از دهان او برون آمد» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۶۹۱)

مولوی نیز گفته «بگو ای محمد که قال ترا حلال است که قال تو از حضرت جلال است» (مولوی، ۱۳۶۵: ۳۶). در این بخش، با توجه به سه ساحت عقیدتی و معرفتی؛ احساسی، هیجانی و عاطفی؛ و ارادی صاحبان متون عرفانی منثور، آیات و نیز گفتار و منقولات منسوب به پیامبر به تناسب موضوع سخن مطالعه، تحلیل و گاه تأویل و تفسیر شده است. در این میان، برخی از عارفان همچون قشیری و عطار مقصود خود را بیشتر به صورت نقل قول غیرمستقیم از زبان عارفان دیگری چون ابوعلی دقاق، جنید، بایزید و... بیان کرده‌اند و گاه تأویل و تعبیراتی بر سخنی آنها افزوده‌اند. جمع‌بندی مجموعه گفتارهای پیامبر در آثار این عارفان با توجه به وسعت آن در یک تقسیم‌بندی کلی به احادیث مربوط به دین و اخلاق و شرایط و مراتب آن، شرایط لازم و کافی پیروی از محمد، اهمیت قلب و جان در قالب جسم در نگاه پیامبر، اهمیت علم و بررسی عالم و متعلم و انسان و مراتب معرفتی وجود بشری در نگاه عارفان طبقه‌بندی شده است:

دین، دینداری و شرایط و مراتب آن با توجه به اقوال محمد^(ص) در نگاه عارفان

یکی از مسائلی که درباره اساس اسلام و ایمان و شرایط دین و دینداری مطرح می‌شود، عمل به دستورات دینی و واجب شمردن آداب و فرایض آن است. این نکته یکی از مهم‌ترین نکاتی است که تمامی عارفان از زبان پیامبر خاتم به آن اشاره کرده‌اند. رابطه و تعامل شریعت، طریقت و حقیقت از موضوعات مهم در این راستاست که برخی از عرفا از جمله ابوسعید به آن پرداخته‌اند: «این اسامی منازل است و این منازل، بشریت را بود. شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل و طریقت همه محو کلی باشد و حقیقت همه حیرت است» (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۳۲۶). ضمن اینکه با توجه به قول پیامبر، فقر را اتم و اکمل و افضل در شریعت می‌داند (همان: ۳۲۷). همچنین درباره دیگر مسائل دینی و انجام فرایض همچون برون کردن حبّ جاه، قهر یا کنترل نفس (همان: ۲۱۱)، در بند اسارت ابلیس نبودن (همان: ۳۰۳)، «نیستی» به معنی نفی صفات بنده و اثبات صفات خداوندی (همان: ۳۱۵)، به کار بستن فرامین کلیه کتب الهی (همان: ۲۹۹) و... از لسان پیامبر داد سخن داده است. قشیری، هجویری، سهروردی، روزبهان و... نیز در این باب از جزئی‌ترین مسائل تا عمده‌ترین فرایض و فرامین یا مناهی سخن گفته و برای تأیید کلام خود به روایات و احادیث گوناگون تمسک جسته‌اند. هجویری هم به منظور روشننگری بیشتر مسائل دینی به احادیث نبوی توجه فراوان کرده است (هجویری، ۱۳۷۶: ۲۵۴). همچنین او بر پذیرش علم شریعت که همانا کتاب و سنت و اجماع امت است، تأکید فراوان دارد (همان: ۱۵). نجم دایه نیز با توجه به سنت پیامبر ستایشگر فضایل اخلاقی در دین و دینداری است. او عارفی است که نه فقط دین اسلام بلکه جلگی شرایع ادیان مختلف و تنزیل کتب را برای کمال اخلاق و تخلّق به

صفات ربوبیت می‌داند (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۳۶). او بر این اساس، یکی از علل فرستادن شریعت و پیروی از آداب و سنن رسول گرامی را برقراری اعتدال در زمینه صفات هوا و غضب می‌داند (همان: ۱۶۶). همچنین برای شریعت، ظاهر و باطنی قائل است؛ چنان‌که ظاهر شریعت را کلید پنج دندانه‌ای دانسته که دندانه‌های آن نماز، روزه، زکوة، حج و بیان شهادتین است؛ اما باطن شریعت همان اعمال قلبی و سرّی و روحی است (همان: ۱۶۲). یکی دیگر از مسائل و مفاهیم مهم درباره دین و دینداری، داستان پیامبران برای عبرت صاحبان دنیاست که می‌تواند آموزه‌هایی در راستای ایمان و ترویج دین اسلام باشد؛ به طوری که یادکرد این گونه آموزه‌های داستانی بارها و بارها در قرآن به شکل‌های متفاوت آمده است. شمس به این مبحث در مقالات خویش توجه زیادی کرده است (شمس تبریزی، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۱۰). مولوی نیز بر این است که پیامبر برای اشاعه مسلمانان و ادب کافران و مشرکان، به زور و ارباب خلاق، متوسل می‌شود و علت مبعوث شدن خود را تأدیب رندان و منکران حق بیان می‌کند: «آمده‌ام تا رندان محلت کفر را ادب کنم. مستان خرابان شرک را حد زنم» (مولوی، ۱۳۶۵: ۶۵).

شرایط لازم و کافی پیروی از محمد^(ص) از دیدگاه عارفان

یکی دیگر از نکاتی که در مجموعه متون پانزده‌گانه تحلیل شده، به کرات دیده می‌شود، صحبت از شرایطی است که نشان می‌دهد هر فردی که قصد دارد در زمره محمدیان باشد باید به هر نحو ممکن از پیامبر پیروی کند. هجویری با توجه به آیه ۱۰ سوره فتح، فعل و بیعت و طاعت دوستان خدا را فعل و بیعت و طاعت خدای تعالی می‌داند (هجویری، ۱۳۷۶: ۳۲۸). در این زمینه ائمه اطهار و حتی صحابه پیامبر را نیز پیشرو راه و روش وی دانسته است (همان: ۸۷-۸۶). از این رو بود که خداوند آنها (صحابه) را با وی همنشین کرد (همان: ۳۶). هجویری ضمن تأیید علم شریعت و تقسیم آن به سه رکن کتاب، سنت و اجماع (همان: ۱۵)، متابعت آن را بر بشر لازم و از ضروریات دین دانسته است؛ اما این متابعت را به آسانی بر همه کس امکان‌پذیر نمی‌داند (همان: ۲۱). ابوسعید نیز خود را به حدی تابع رسول می‌داند که به تبعیت از ایشان - که در جنگ أحد پایشان جراحت برداشته بود و روی انگشتان پا نماز می‌گزاردند - چهارصد رکعت نماز بر روی انگشتان پای گزارد. او این عمل را نوعی حرکت ظاهری و باطنی تلقی می‌کند و بر وفق سنت، درست و صحیح می‌داند (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۳۷). عین‌القضاة نیز سه حدیث نبوی را مربوط به نزدیکی و نوع انتساب به پیامبر و متابعت از وی دانسته است که این سه حدیث به سه اصل زبان در مرتبه نخست، نژاد و نسب در گام دوم و سنخیت و یکرنگی و شوق دیدار در گام آخر اشاره کرده است (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۶۵ و ۱۸۴) سهروردی نیز شیوخ را موظف می‌داند تا میدان

خود را به سمت و سوی متابعت و مشایعت سیره رسول، به جدّ و جهد سوق دهند و چنانچه در اتّباع و اقتدا صحیح عمل کرده باشند، محبوب و منظور حضرت حق خواهند بود. او صدق این معنا را آیه ۳۱ سوره آل عمران ذکر کرده است (سهروردی، ۱۳۷۴: ۳۳)؛ زیرا بر این است که تابعین به برکت متابعت، مؤدّب و مهذب می‌شوند و آداب نگاه می‌دارند (همان: ۱۲۳) و با فراخوانی و اشارت پیامبر، حجاب‌ها را باز و گشاده می‌بینند و با مجاهدت و مصابرت و ادب، بشریّت از آنها ساقط می‌گردد و در وجود حق محو می‌شوند (همان: ۱۵). به همین جهت است که روزبهان یکی از مهم‌ترین شرایط پیروی از محمد را طلب حق در عبودیت می‌داند. او معتقد است اگر «عاشق حق، طلب حق در عبودیت کند» و آداب شرع را پیروی نماید؛ باید متابعت از سید عاشقان را پیشه خود کند (روزبهان بقلی، ۱۳۸۳: ۱۰۰)؛ چراکه به فرموده ایشان «عبودیت مزار انوار ربوبیت است» (همان: ۱۰۳). از دیگر تأکیدات او در این زمینه، تقلید عام از اصول شریعت پیامبر برای حصول به یقین است (همان: ۱۱۹). نجم رازی نیز علاوه بر واجب دانستن متابعت رسول، از اینکه برخی فلاسفه در تبدیل صفات به غلط متابعت را واجب نمی‌پندارند، شکوه کرده است (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۲۰۰)؛ لکن طلبیدن هدایت اولیّه توسط طالب آن و نیز بذل عنایت و توجه حق تعالی را برتر و در درجه نخست هدایت بشر می‌داند (همان: ۲۲۷). لذا بر این است که تنها به وسیله پیامبران و به‌ویژه پیامبر اسلام و کلید شریعت وی می‌توان برخی از بندهای طلسم وجود انسانی را گشود (همان: ۱۲۹). کاشانی نیز می‌گوید هر که از طریق متابعت پیامبر اسلام روی بگرداند و احکام شریعت او را بر خود واجب و لازم نداند، ولیّ شیطان و عدوّ رحمان است و از جمله زنادقه و ملاحظه است. حتی اگر از خوارق عادات چیزی بر وی ظاهر شود باید آن را استدراج خواند و نه کرامات (کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۵).

اهمیت قلب و جان در قالب جسم از منظر حضرت و در نگاه عارفان

یکی از مهم‌ترین مباحث، توجه به جایگاه جان در کمال انسان از نگاه محمد است که تنها چند متن از این متون بدان توجه کرده‌اند. عین‌القضاة بر این است که قالب، مسخر و مطیع روح است و روح فرمانده قالب (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). او بر اساس چهار حدیث از پیامبر (همان: ۱۶۳) واژه‌های کلیدی آن را یعنی نیات، صدور، اسرار و مضغه، به حقیقت آدمی تعبیر می‌کند و قلب یا دل را حرم خدا می‌داند و حدیث نبوی «قلب المؤمن بیت الله» را گواه آن قرار می‌دهد (همان: ۹۳). سهروردی نیز کم و بیش به این مسئله همین‌گونه نگرسته و با استناد به آیه ۱۴۳ اعراف و آیه ۹ نجم بر آن است که؛ پیامبر در استقامت به کمال اعتدال رسیده بود. قلبش همچون قالب شده بود و قالبش همچون قلب شده؛ ظاهرش باطن شده و باطنش ظاهر شده است

(سهروردی، ۱۳۷۴: ۱۲۲). روزبهان نیز به حدیث «آنه لیغان علی قلبی» اشاره کرده است که اگر نظر خداوند بر جان و دل آدمی بیفتد و فقط لحظه‌ای باقی بماند؛ وجود و روح آدمی در وجد آن محترق می‌شود (روزبهان بقلی، ۱۳۸۹: ۱۷۶)؛ اما نجم رازی به کلام پیامبر که آن را مضغه خوانده اشاره کرده و گفته است: قلب همان پاره گوشتی است که همه خلائق، چه انسان و چه حیوان از آن بهره‌مندند؛ ولی آن پاره گوشت در انسان، جانی است روحانی که دل حیوانات را نیست و با خدای انس دارد (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۱۹۱-۱۹۲).

انسان و مراتب و معرفت وجود بشری از منظر حضرت در نگاه عارفان

برخی از عارفان به دلیل مشرب خاص خود، به مقام انسان و انسانیت و مفاهیم مرتبط با آن با توجه به استناد به گفتار پیامبر توجه کرده‌اند. ابوسعید در این زمینه به خلقت رسول‌الله، به عنوان نماد انسان کامل اشاره می‌کند و ایشان را بر اساس «لولاک لما خلقت الکون»، مقصود کائنات و نقطه دایره موجودات می‌داند (ابوروح، ۱۳۶۶: ۳۴). عین‌القضاة به زمینه دیگر این مسئله، یعنی به وهبی بودن معرفت اشاره می‌کند و ملاک و میزان آن را عقل می‌داند. او اختلاف عقول را مربوط به اصل و عالم ازل می‌داند که به میزان آنچه در آن عالم به انسان‌ها داده‌اند به همان میزان طلب خواهند کرد. او در این باره به حدیث نبوی «مَثَلُ الصَّلَوَةِ الْمَكْتُوبَةِ كَالْمِيزَانِ، مَنْ أَوْفَى اسْتَوْفَى» استناد کرده است (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۸۶: ۲۹۰). روزبهان نیز معتقد است معرفت اصلی و حقیقی، معرفت ملک‌الانوار است (روزبهان بقلی، ۱۳۸۹: ۱۷۱)؛ اما در این راه عشق ربّانی نیز با توجه به حدیث «أنا أعرّفکم باللّٰه و أخشاکم منه» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۳: ۱۱۰) منتهای معرفت است. عطار با توجه و استناد به قول نبوی، بر آن است که هفت هزار درجه از شریعت تا معرفت فاصله است. از معرفت به حقیقت هفتصد هزار درجه و هزار هزار درجه از حقیقت تا واصل شدن به بارگاه حق نیاز است (عطار، ۱۳۷۴: ۶۱۳). مولوی نیز در آثار منشور خود، انسانیت انسان را بر اساس سوره تغابن، آیه ۲ تبیین کرده که چیزی جز دنیاگریزی نیست (مولوی، ۱۳۸۰: ۵۶-۵۷). نگاه به مجموعه متون عرفانی منشور نشان می‌دهد که مابین کلام عارفان نامبرده در این زمینه - به غیر از عطار و روزبهان که معرفت نهایی را از آن حق تعالی یافته‌اند - اشتراکی دیده نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

استنتاج کلی از مجموعه مباحث پیرامون اقوال، کردار و سلوک پیامبر به صورت مقایسه‌ای و تاریخی، با توجه به موضوعات گوناگون در مجموعه متون عرفانی منشور، نشان می‌دهد که این دسته از متون به دلایل فرهنگی و زبانی این امکان را داشته‌اند که عمیق‌تر و بیشتر به زوایا و ابعاد مختلف بحث نبوت، به‌ویژه نبوت پیامبر خاتم توجه کنند. علاوه بر این، عارفان مذکور حوزه،

جایگاه، وضع و حال پیامبر خاتم را ملاک و میزان اعتبار تفکر و کلام و کردار خویش دانسته‌اند و از این منظر سود جسته و به گزاره‌های دینی و تجربیات عرفانی خویش نگریسته‌اند. هر چند اعتبار کلام آنها به شناخت وجودی پیامبر منجر شده و موجبات تنبّه مریدان و خوانندگان را نیز فراهم آورده است، الفاظ و عبارات برخاسته از جان و روح آنها موجب هنری‌تر شدن آثارشان شده و این آثار را در خور مطالعه و تحلیل ساخته است؛ به عنوان نمونه، تمامی عارفان با کلام شیوا و شورانگیز خاص خود به وصف صفات و داشته‌های حقیقی وی پرداخته‌اند و القاب بی‌شماری را نیز به او نسبت داده‌اند و حتی برخی از آنان فراتر از این، برساخته‌هایی را که از اعتقادات درونی و ذهنی‌شان نشأت گرفته است، برای ایشان متصور بوده‌اند. آنها به همین دلیل، متابعت از رسول و سنت وی را واجب شرعی دانسته و به مریدان خود این پیروی را سفارش کرده‌اند؛ اما در این میان عده‌ای از آنان، همچون شمس، ابوسعید، عین‌القضاة و روزبهان علاوه بر مدح و ثنا و وصف اوصاف و فضایل رسول، از شطح بهره فراوان برده‌اند؛ چرا که خود را برتر از رسول و رسولان دانسته‌اند؛ اما مابقی عارفان هیچ‌گاه مابین خود و رسول مقایسه‌ای انجام نداده‌اند. مباحث دیگری نیز همچون آیات و احادیث مربوط به دین و اخلاق و شرایط و مراتب آن در نگاه پیامبر، شرایط لازم و کافی پیروی از محمد، اهمیت قلب و جان در قالب جسم در نگاه پیامبر، اهمیت علم و بررسی عالم و متعلم و انسان و مراتب معرفتی وجود بشری در نگاه حضرت از پربسامدترین نکات منظومه فکری این دسته از عارفان است.

منابع

- ابو روح لطف الله بن ابی سعید بن ابی سعد، جمال الدین (۱۳۶۶) حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، مقدمه / تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
- روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۸۳) عبهرالعاشقین، مقدمه فارسی و فرانسوی و تصحیح هنری کربین و محمد معین، چاپ چهارم، تهران، منوچهری.
- روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۸۹) شرح شطحیات شامل گفتارهای شورانگیز و رمزی صوفیان، مقدمه و تصحیح هنری کربین (کوربن)، ترجمه مقدمه محمدعلی امیر معزی، ششم، تهران، طهوری.
- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۷۶) قرآن شناخت، چاپ چهارم، تهران، طرح نو.
- سهروردی، شهابالدین (۱۳۷۴) عوارف المعارف، ابو منصور بن عبدالؤمن اصفهانی، مقدمه قاسم انصاری، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- شمس تبریزی (۱۳۷۷) مقالات شمس، محمد علی موحد، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۴) تذکرة الاولیاء، رینولد. انیکلسون، مقدمه میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ دوم، صفی علیشاه.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۸) رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح و توضیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۷) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه و تصحیح و توضیحات عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، چاپ سوم، تهران، زوار.
- محمد بن منور (۱۳۳۲) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۶۵) مجالس سبعة (هفت خطابه)، توفیق هـ سبحانی، تهران، کیهان.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۸۰) به تصحیح فیه ما فیه، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر.
- نجم الدین رازی (دایه)، عبدالله بن محمد (۱۳۸۷) مرصاد العباد، به تصحیح محمدامین ریاحی، چاپ سیزدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- نویا، پل (۱۳۷۳) تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- هجویری غزنوی، ابوالحسن علی (۱۳۷۶) کشف المحجوب، تصحیح والنّین ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری، چاپ پنجم، تهران، طهوری.
- عین القضاة همدانی (۱۳۸۶) تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، چاپ هفتم، تهران، منوچهری.
- عین القضاة همدانی (۱۳۸۷) لویح، به تصحیح رحیم فرمنش، چاپ چهارم، تهران، منوچهری.
- عین القضاة همدانی (۱۳۷۷) نامه‌های عین القضاة، جلد اول و دوم، به تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران، اساطیر.
- عین القضاة همدانی (۱۳۷۷) نامه‌های عین القضاة، جلد سوم، به تصحیح علینقی منزوی، تهران، اساطیر.